

گزارش ادبی هفته

قدرت یک ملت در زبانش نهفته است

◄**مرضیه رسولی**

معمولاً از ۱۰ صبح تا حدود شش عصر می‌نویسم. سعی می‌کنم تقریباً تا ساعت ۴ سراسر ای میل و تلفن نروم. من دوتا میز کار دارم. روی یکی از آنها سطح شیبداری برای نوشتن و روی دیگری یک کامپیوتر است. این کامپیوتر مال سال ۱۹۹۶ است. به اینترنت وصل نیست. ترجیح می‌دهم پیش‌نویس اولیه را با قلم و روی آن سطح شیبدار مخصوص نوشتن بنویسم. دلم نمی‌خواهد زیاد خوانا باشد تا کسی غیر از خودم نتواند آن را بخواند. پیش‌نویسم خیلی به هم ریخته است. ابتدا به سبک یا انسجام مطالب توجه ندارم. فقط باید همه چیز را روی کاغذ بیاورم. اگر یک‌دفعه ایده جدیدی به ذهنم برسد که با آنچه قبلاً نوشته‌ام جور درمی‌آید، باز هم آن را اضافه می‌کنم. فقط یادداشت می‌کنم که بعداً برگردم و تکلیفش را روشن کنم. آن وقت، طرح کلی کتاب را از روی این پیش‌نویس می‌ریزم. قسمت‌های مختلف آن را شماره می‌زنم و جابه‌جا می‌کنم. موقع نوشتن پیش‌نویس بعدی، از کاری که دارم انجام می‌دهم تصویر روشن‌تری در ذهن دارم. این‌بار با دقت خیلی بیشتری می‌نویسم. (کاروانو ایشی گورو از کتاب رویای نوشتن، ترجمه مزده دقیقی) هر روز شش ساعت مشغول کارم، اگرچه خود نوشتن ممکن است ۱۵ دقیقه یا یک ساعت باشد، یا سه ساعت. هیچ نمی‌شود گفت چه جور روزی از کار درمی‌آید. فقط می‌خواهی کاری را که در نظر داری انجام بدی. من سطرها را بدون فاصله ماشین می‌کنم که منظره هر صفحه از کتاب را هرچه بیشتر ببینم. بنابراین اگر یک صفحه بدون فاصله و با حاشیه کم ماشین کنم، می‌شود حدود ۶۰۰ کلمه. اگر یک صفحه کار کنم خیلی خوشحالم. این حاصل یک روز کار من است. اگر دو صفحه بزمن، فوق‌العاده است. اما دو صفحه کار همیشه خطرناک است، یعنی روز بعد ممکن است چیزی در چنته نداشته باشی.

(ای‌ال‌دکتروف از مقدمه رمان بیلی یانگیت، ترجمه نجف دریابندری) وقتی روی کتابی یا داستانی کار می‌کنم، کارم را هر روز صبح بلافاصله پس از سپیده‌دم آغاز می‌کنم. در این ساعات کسی نیست که مزاحم شود. هوا خنک است یا حتی سرد و آدم می‌تواند با کار کردن خودش را گرم کند. اول آنچه را که نوشته‌ام می‌خوانم، و از آنجایی که همیشه جایی توقف می‌کنم که می‌دانم بعد چه خواهد شد، دنباله کارم را می‌گیرم. آنقدر می‌نویسم تا می‌رسم به جایی که رمق نوشتن دارم و می‌دانم بعد چه اتفاق خواهد افتاد و اینجاست که توقف می‌کنم و تا فردا صبح صبر می‌کنم تا بقیه کار را ادامه دهم. به عنوان مثال اگر ساعت شش صبح شروع کرده باشم، گاهی تا ظهر به کارم ادامه می‌دهم و گاهی حتی قبل از آن کار را تمام می‌کنم. دیگر چیزی نمی‌تواند عذابم دهد، چیزی نمی‌تواند اتفاق بیفتد، و هیچ چیز معنی خاصی ندارد تا صبح فردا که کار را دوباره شروع می‌کنم. انتظار تا فرداست که برابم سخت است.

(ارنست همینگوی از کتاب ده گفت‌وگو، ترجمه احمد پوری)
ماه‌ی از آب گل‌آلود
سایت بنیاد گلشیری- golshirihttp://foundation.org که فقط در زمان‌های معرفی برگزیدگان و اعلام نتایج جایزه ادبی گلشیری فعال می‌شد و تنها کاری که می‌کرد این بود که بیانیه هیات داوران و اسرم برگزیدگان را روی سایت می‌گذاشت فیلتر شده است. دلیل فیلتر شدن این سایت



سال پنجم ■ شماره ۱۱۱۷ ■ یکشنبه ۳۰ آبان ۱۳۸۹

ادبیات



بنویسد ایراد نیست اما حذف زبان فارسی اشتباهی بزرگ است. حدادعادل به هزاره سروده شدن شاهنامه و همایش ملی آن در ایران اشاره کرد و گفت: ما باید به مثنوی مولانا، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ و کتاب‌های دیگر افتخار کنیم. پس چه دلیلی برای حذف این زبان داریم. زبان فارسی لیاقت زبان علم شدن را دارد و این مساله را به هیچ عنوان نباید فراموش کنیم. این زبان اگر وارد حوزه علم نشود «درب و داغان» می‌شود. او به دانش واژه‌گزینی در فرهنگستان اشاره کرد و گفت: هم‌اکنون فرهنگستان توانایی برگزاری کارشناسی ارشد در حوزه واژه‌گزینی را دارد. رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی ادامه داد: ۵۰ گروه واژه‌گزینی را در فرهنگستان فعال کردیم و تاکنون ۲۵ هزار واژه زبان فارسی تغییر کرده که آنها در هفت جلد در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. میزان تولید این گروه‌ها هم‌اکنون سالانه چهار تا پنج هزار واژه است که با حفظ اصول زبان فارسی تدوین می‌شود. دشمن فرضی قرار است زبان و ادبیات فارسی را نابود کند اما با تمهیدات خوب مسؤولان به خواسته خود دست نخواهد یافت.

یونس شرک‌خواه‌استادروزنامه‌نگاری در وبلاگش

(http://younesspace.blogspot.com)
کتابخانه باز

شاید برخی از کتاب‌هایی را که دنبال‌شان هستید بیابید. پایین صفحه یک گراف هست که با کلیک کردن روی سال‌های مختلف، به کتاب‌های همان مقطع دست پیدا می‌کنید. افزون بر این در همان پایین صفحه یک طبقه‌بندی دیگر هم هست: مضامین، مکان‌ها، آدم‌ها و زمان‌ها.

سابقه دیرینه رهبر انقلاب با کتاب

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای، در آستانه روز «کتاب و کتابخوانی» گفت‌وگویی با محسن چینی‌فروشان مدیرعامل سابق کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان انجام داده است. چینی‌فروشان گفته: درباره رابطه رهبر انقلاب با کتاب و کتابخوانی باید گفت ایشان سابقه دیرینه‌ای با کتاب و مطالعه دارند و جالب این است که در اغلب حوزه‌های مختلف نیز کتاب مطالعه کرده‌اند. البته در این رابطه خاطرات بنده بیشتر مربوط به حوزه فرهنگ عمومی است. ایشان به رمان خیلی علاقه دارند و رمان می‌خوانند؛ به ویژه رمان‌هایی که به‌روز منتشر می‌شود و همین پیی گرفتن آخرین کتاب‌های منتشرشده در دنیا جالب است. یادم می‌آید بعد از تورو که ایشان در بیمارستان بستری بودند، با جمعی تحت عنوان «استمن هنرمندان مسلمان» به عیادت ایشان رفتم. حدود ۱۲،۱۰ نفر بودیم که در آن جمع شهید مرتضی آوینی و آقای سیدمهدی شجاعی هم بودند. صحبت‌های متعددی شد. ایشان خیلی تأکید کردند به نویسندگان- چون نویسنده‌ها هم در جمع بودند- که شما در صورتی می‌توانید کتاب بنویسید و کتاب بخوانید که با کتاب آشنا باشید و رمان‌های مختلف را خوانده باشید. اگر رمان نخوانده باشید، نمی‌توانید رمان خوب بنویسید. نکته دیگری که اشاره کردند این بود که انتقال اندیشه‌ها توسط رمان صورت می‌گیرد. یعنی رمان یک ابزار خوبی است که تنها برای سرگرمی نیست.

تأکید ایشان این بود که رمان یک ابزار خوبی است برای انتقال اندیشه‌ها. مثلاً ایشان سوال سروده شدن شاهنامه و همایش ملی آن در ایران اشاره کرد و گفت: ما باید به مثنوی مولانا، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ و کتاب‌های دیگر افتخار کنیم. پس چه دلیلی برای حذف این زبان داریم. زبان فارسی لیاقت زبان علم شدن را دارد و این مساله را به هیچ عنوان نباید فراموش کنیم. این زبان اگر وارد حوزه علم نشود «درب و داغان» می‌شود. او این کتاب را می‌نویسد: کتابی است منتقدانه نسبت به آن سیستم و نظام حکومتی. تا مدت‌ها هم اجازه انتشار نداشته و بعدها که شرایط فرق کرده، این کتاب هم منتشر شده. توصیه می‌کردند بروید و این کتاب را بخوانید. به هر حال این یک شاهد مثال بود برای اینکه یک رمان چطور می‌تواند اندیشه‌ها را منتقل کند. یادم هست حدود سال‌های ۶۲ و ۶۳ بود که با جمعی خدمت ایشان بودیم. صحبت کتاب‌های انقلاب شد و اینکه ما درباره انقلاب، باید رمان درجه یک داشته باشیم و من فکر کنم هنوز ایشان به آن ایده‌آل خودشان نرسیده‌اند. هنوز نداریم رمانی که راجع به اصل انقلاب قبل از انقلاب و بعد از انقلاب باشد. یک تعمیری ایشان داشتند و می‌گفتند ما هنوز کتاب درباره انقلاب که جهانی بشود، نداریم. بعد گفتند جهانی شدن معنی‌اش این است که این کتاب دست به دست بگردد. ناشرها در دنیا دنبالش بگردند، ترجمه کنند و در دنیا به زبان‌های زنده دنیا ترجمه بشوند. نه اینکه ما ترجمه کنیم، خود آنها دنبالش بگردند. مثالی می‌زدند و می‌گفتند شما کتاب «دن آرام» شوبولخف را ببینید که چقدر جهانی شده. همه این «دن آرام» را خوانده‌اند با اینکه دو سه جلد است. مضمون حرف آقا این بود که وقتی کتاب را می‌خوانید، چقدر لذت می‌برید و چقدر حس مثبتی نسبت به این کتاب پیدا می‌کنید و باز تأکید می‌کردند این کتاب را بخوانید و ما در این تراز و در این سطح، کتابی که جهانی بشود، نداریم. این کتاب حتی تا اندیشه‌ها را برای آموزش فلسفه برای کودکان می‌گفتند یکی اگر می‌خواست بداند مار کیسسم یعنی چه و مکتب مار کس چه هست، این را می‌خواند و کلی اطلاعات پیدا می‌کرد. مثال‌های دیگری از جاهای دیگر در زمینه آموزش فلسفه به نوجوانان زدند. می‌گفتند ما درباره فلسفه اسلامی کاری نکرديم و شما در کانون و جاهای دیگر شروع کنید راجع به فلسفه اسلامی کار کنید. این مطالبه منجر به این شد که در کانون گروه جدیدی تشکیل شده و مجموعه فعالیت‌هایی تحت عنوان «گام به گام تا اندیشه» را شروع کرده‌اند. البته الان در مراکز کانون در حال آموزش کتاب برای نوجوانان می‌شود و به تدریج کتاب‌هایش نیز آماده می‌شود؛ یعنی این برنامه هم کتاب دارد و هم برنامه آموزشی. یک نکته‌ای هم درباره حکیم ابوالقاسم فردوسی بگویم؛ در یکی از جلسات فردی سوال کرد که نظر شما راجع به فردوسی چیست؟ می‌دانید که راجع به فردوسی نظرات متفاوت است، بعضی‌ها مخالف و بعضی موافقت. ایشان تعبیرشان این بود که همین که اسم‌شان حکیم ابوالقاسم فردوسی بوده، معلوم است که ایشان اهل حکمت بوده و کسی که اهل حکمت باشد، از جز حکمت نمی‌گوید و شاهنامه که تاریخ است، پر از حکمت خردمندانه. خلاصه شعرهای خیلی مراجعه به شاهنامه را به عنوان آشنا شدن و استفاده از اندیشه‌های فردوسی تأیید می‌کردند.

◄**کاظمی‌اک کتابفروشی**

خداحافظی کرد و رفت

ویزیتورهای بخش نشر آدم‌های خوبی‌اند. برخلاف باقی بازارباب‌ها کم حرف‌اند. ماخوذ به حیا و کمی هم خسته می‌آیند کتاب‌ها را می‌چینند جلوی چشم‌ت و می‌ایستند کنار. انگار می‌خواهند مراسم معارفه با کتاب‌ها در خلوت و به تنهایی انجام شود. می‌گذارند تو کتاب‌ها را برداری و زیر و رو کنی، از اصل و نسب‌شان بررسی و غالباً وقتی به قیمت‌شان نگاه می‌کنی بگویی اووهو چقدر گرون! اما آنها معمولاً درباره هیچی نظر نمی‌دهند. بگویی گران است می‌گویند بله گران است، بگویی ارزان است می‌گویند بله. بعضی وقت‌ها اگر کتابی را خودشان خوانده باشند، می‌شود با آنها درباره کتاب حرف زد؛ درباره اینکه کتاب پرفروش می‌شود یا روی دست‌مان می‌ماند.

چند روز پیش بازارباب یکی از ناشرها آمده بود مغازه. از آن آدم‌هایی است که خودش هم کتابخوان است اما تا حرف نزنی و چیزی نپرسی نطقش باز نمی‌شود. کتاب‌ها را در آورد و گفت که کدام‌شان تازه آمده و کدام‌شان تجدید چاپی است. راستش نمی‌خواستم هیچ کدام را سفارش بدهم. از فروش‌شان اصلاً مطمئن نبودم. یعنی یک جوهرایی می‌دانستم که کتاب حالا‌حالاها مهمان خودمان است.

به خاطر همین قصد سفارش دادن نداشتم. اما اگر شما کتابفروش رودریاستی‌داری باشید مثل من، اینجور وقت‌ها وچنان درد می‌گیرید. مغذب می‌شوید. با خودتان فکر می‌کنید اینکه خیلی زشت شد! یعنی هیچی سفارش ندهم؟ توی همین حال و هوا بودم که یکپو به سرم زد بروم از میان کتاب‌های قدیمی ناشر هر کتاب خوبی بود سفارش بدهم. از آن ناشرهایی بود که کلی کتاب خاطر‌انگیز چاپ کرده بود. رفتم سراغ سیستم و لیست کتاب‌ها را آوردم. بازارباب آمد و بالای سرم ایستاد و من شروع کردم به پرسیدن که فلان کتاب را دارید یا نه؟ اولش گفت چقدر آرشپو تکمیلی دارید، اینها که خیلی قدیمی است. وقتی برگشتم تا نگاهش کنم و راجع به آرشپو توضیح بدهم از دیدن قیافه‌اش جا خوردم.

درست انگار داشت به البوم عکس‌های قدیمی‌اش نگاه می‌کرد. دیدم‌اید این جور وقت‌ها نگاه را که می‌دیدت نه لیلخندی روی چهره‌اش می‌نشست. از هر کدام کتاب‌ها کلی خاطره داشت. «این کتاب؟ توی نمایشگاه جمعیش کردند. می‌خواستند خمیرش کنند، رفتم کلی بحث کردیم، آخر سر هم گفتند مجوزش را پس بدهید تا خمیرش نکنیم. ما هم همین کار را کردیم.» یا «از این کتاب؟ هنوز داریم. مجوز تجدید چاپ نگرفت اما همان چاپ اول را زیاد چاپ کردیم.» یا «این کتاب دیگه نداریم. تمام شده. کتاب خیلی خوبی بود. مجوز تجدید چاپ ندادند. چه فروشی هم داشت.» این جوری شد که آقای بازارباب پرت شد به دورانی که حال همه بهتر بود. حال ناشرها، کتابفروش‌ها و کتابخوان‌ها. آن روزهایی که پای ده که روزنامه‌فروشی صف‌های طولیل بسته می‌شد و کتابفروش‌ها آدم‌های امیدوارتری بودند.

زمانی که وقتی پشت وپنترین کتابفروشی می‌ایستادی کلی کتاب می‌دیددی که باید حتماً می‌خریدی و می‌خواندی. جوری که احساس می‌کردی اگر نخواهی چیزی کم داری. روزهایی که سر همه شلوغ‌تر از حالا بود و...

آقای بازارباب خداحافظی کرد و رفت. از بین آن همه کتاب فقط سه چهار کتاب را توانسته بود سفارش بگیرد؛ کتاب‌هایی که حالا فقط یک کتاب نیستند. نشانه‌ای با شاهی هستند از دورانی که گذشت. انگار که به آدم بگویند باور کن آن روزها وجود داشتند.

بگذریم. وضع کتابفروشی همچنان خوب نیست. از بازارباب‌ها که می‌پرسم می‌گویند این بارانه‌ها، بارانه‌ها. ای بابا هنوز که اعمال نشده می‌گویند همین حرفش هم که وسط است کافی است. اولین تأثیرش را روی بازار کتاب می‌گذارد. چرا؟ چون کتاب اولین کالایی است که می‌شود خیلی راحت حذفش کرد. راحتی می‌شود نادیده‌اش گرفت. حذف کردنش هم به هیچ کجا بر نمی‌خورد. چه بسا دیگران وقتی بشنوند حذف‌شان کرده‌ای نگاه تحسین‌آمیزی هم بهت بکنند و بگویند بیهیه چه آدم عاقلی. کتاب که واجب نیست، لاقل از خیلی چیزهای دیگر واجب‌تر نیست. بازارباب‌ها دلار می‌مان هم می‌دهند. نه که فکر کنید می‌گویند وضع تان بهتر می‌شود و باید جا بقیفید یا صبر کنید همه چیز درست می‌شود نخیر، می‌گویند ما هم مثل شما هستیم. وضع ما هم خوب نیست. پارسال وضع خیلی بهتر بود. اما امسال ما هم مثل شما، اصلاً بدتر از شما. این جوری دل‌داری می‌دهند.

اما هم دل‌مان را خوش می‌کنیم که اگر حال‌مان خراب است دسته‌جمعی حال‌مان بد است. اگر وضع‌مان ناچور است دسته‌جمعی وضع‌مان بد است. می‌بینیم که بدبختی فقط مال ما نیست. به شکل تقریباً عادلانه‌ای بین همه‌مان تقسیم شده. هر کسی به نوعی، این جوری است که نفس راحت می‌کشیم و ناامیدانه کتاب سفارش می‌دهیم؛ کتاب‌هایی که می‌دانیم روی دست‌مان باد می‌کند.

◄**گزارش**

بهترین تاکسی‌های ادبیات جهان

نویسندگان برای داستان‌هایشان سوزهای مختلفی را انتخاب می‌کنند و تاکسی سوزهای است که نویسندگان بزرگ این همجون همینگوی آن استفاده کرده‌اند.

خورشید هم طلوع می‌کند /ارنست همینگوی

اولین داستان بلند ارنست همینگوی با عنوان خورشید هم طلوع می‌کند در سال ۱۹۲۶ توسط گروهی از انگلیسی‌های تبعیدی از کشور خود منتشر شد که باعث شهرت نویسنده آمریکایی شد. داستان این کتاب از زبان شخصی به نان جیک بارنز روایت می‌شود که اولین برخوردش با برت آشنلی است که وقتی عاشق او می‌شود که پشت تاکسی در اطراف شهر پاریس در حال گردش است.

ساعت‌ها در پاریس /الیزابت بوون

داستان اصلی این کتاب که در سال ۱۹۳۵ منتشر شد در فرانسه و انگلیس در زمان جنگ جهانی اول اتفاق می‌افتد که سرنوشد بود نوجوان به نام «هریتا و لنوهار» را می‌گوید که یکی در حال برور از شهر پاریس برای جری جست‌وجوی مادربرگ خود است و دیگری یعنی لنوهار در این شهر مانده است تا مادر خود را ملاقات کند.

خرسی به یاد پادینگتون /مایکل باند

خرس پادینگتون یک شخصیت خیالی انگلیسی در داستان‌های کودکان است که خرسیمس ۱۹۵۸ توسط مایکل بانده خلق شد و نخستین کتاب آن با عنوان «خرسی به یاد پادینگتون» در سال ۱۹۵۸ منتشر شد. پادینگتون یک خرس اسباب‌بازی با کلاهی بزرگ و چمدانی رنگ و رو رفته است که علاقه بسیاری به خوردن ساندویچ دارد. یک خانواده انگلیسی او را در ایستگاه پادینگتون لندن پیدا می‌کنند و به خانه خود می‌برند. در راه خانه اولین برخورد اجتماعی خرس در درون یک جشنواره شهر لندن اتفاق می‌افتد. در رستوران ایستگاه پادینگتون به او ساندویچی چسبناک داده می‌شود که بقیه آن را برای ادامه راه نگه می‌دارد که همین کار موجب خشم راننده می‌شد.

پول ا مار تین امیس

پول یکی از مهم‌ترین داستان‌های امیس است که در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است. امیس در این کتاب داستان جامعه‌ای طرف خود را با استفاده از طنزهای کلامی تیره و تلخ و تکنیک‌های غیرداستانی و بیشتر مستند شخصیت‌جان سلف روایت می‌کند که سفر خود را به درون جامعه منتهن نیویورک در یک تاکسی آغاز می‌کند. او کارگردان تازه‌کاری است که چندان به اخلاق پایبند نیست و بزبانی‌های او باعث واکنش راننده تاکسی می‌شود که به نظر می‌رسد کنار ترمز دستی خود چوب بیسالی نگهداری می‌کند.

راننده تاکسی لندن /دیوید دابدین

شعرهای دیوید دابدین داستان منظوم راننده تاکسی را روایت می‌کنند که در کوچه‌پس‌کوچه‌های لندن سروده شده است. این شعرها با لهجه‌های محلی که راننده تاکسی از آنجا عبور می‌کند همراه می‌شود و سفرنامه کارگری هندی را نیز می‌گوید که در لندن زندگی می‌کند و درد دل‌های خود را دارد.

در جست‌وجوی ویولت پارک /جنی ولنتاین

رمان در جست‌وجوی ویولت پارک جنی ولنتاین اولین بار با موضوع ادبیات کودکان در سال ۲۰۰۷ منتشر شد که یک سال بعد با نام «من، گم شده و مرده» در آمریکا منتشر شد که با استقبال زیادی روبه‌رو شد. ویولت پارک چه کسی است؟ ویولت پارک داستان پس‌رگی نوجوان است که متوجه خاستر جسد موجودی به نام ویولت پارک می‌شود که در کوزه‌ای در درون اتاق راننده تاکسی زندانی است و تصمیم می‌گیرد او را آزاد کند و به آرامش برساند.

جهان‌شهر/دن دلیلو

اریک پاکر میلیاردر آمریکایی است که در لیومزین خود نشسته و در محله‌های منتهن در بیرون از پنجره ماشین پشت چراغ قرمز متوجه می‌شود که قبلاً زنی را که کنار پیاده‌رو برای هرزگی ایستاده می‌شناسد. او در نگاه اول با پیشنهاد زن هرزه مواجه می‌شود ولی به او پیشنهاد می‌کند برای ظاهرسازی جلوی همکاران و رقبای تجاری خود برای ۲۲ روز به عنوان همسر، وی را در جلسات و مهمانی‌های شبانه همراهی کند. اکثر اوقات گفت و گوهای این دو در تاکسی می‌گذرد.

تصادف /اسماعیل قادر

داستان معمایی قادر با واژگونی تاکسی در فرودگاه وین پایتخت اتریش شروع می‌شود که منجر به مرگ دو تن از سرشنیان تاکسی می‌شود ولی راننده تاکسی بعد از مدتی هوشیاری خود را به دست می‌آورد ولی به سختی به یاد می‌آورد که چه اتفاقی برای آنها افتاده است.

منبع: **خبر آنلاین**